



عباس جهانگیریان

محمدعلی کشاورز و بهزاد فراهانی که نمایش «در حاشیه‌ی کویر» به کارگردانی مسرور نعمت الهی را تابستان ۵۶ در جشنواره سراسری تئاتر جوانان ایران، در ساری، دیده بودند، شرایط اجرای آن را در تالار ۲۵ شهریور تهران (سنکلیج) فراهم کردند. در حاشیه کویر، نمایش برگزیده این دوره جشنواره و اجرای آن در تالار ۲۵ شهریور برای من بیشتر یک رؤیا بود. تالاری که نامش با بزرگان تئاتر ایران، عباس جوانمرد، علی نصیریان، بهرام بیضایی، اکبر رادی، جعفر والی، رکن‌الدین خسروی، جمشید مشایخی، داوود رشیدی و… گره خورده بود، بعد از انقلاب محلی برای مَحک آزمون و خطا و تجربه‌اندوزی و گاه، اجراهای سُست و سبک شد! در میان تماشاگرانی که پس از تماشای نمایش در حاشیه کویر از تالار ۲۵ شهریور، بیرون می‌آمدند، چشمم به مردی افتاد که شباهت شگفتی به خسرو گل‌سرخ‌ی داشت؛ مردی که دوستش می‌داشتم و یکی از الگوهای نسل پرشوری بود که کله‌شان بوی قرمه‌سبزی می‌داد! به حدی او به گل‌سرخ‌ی شبیه بود که یک لحظه توهم و خیال بَرَم داشت، «آیا این روح اوست که با شتاب به سوی من می‌آید؟!».

جوانی خوب‌روی، شَبّه گل‌سرخ‌ی را همراهی می‌کرد؛ از آن چهره‌های آشنّا که می‌شناسی و نمی‌شناسی، دور است و نزدیک! به روال معمول گفت‌وگوهای پس از اجرا، خسته نباشیدی و کپ‌وگفتی و برآمد شور و شوقی انگیزه برانگیز؛ برای من نویسنده خام نخواست؛! با لحنی مهربان و صمیمی ادامه داد: «از یک جوان. آن هم قمی! چنین توقعی نداشتم. دانشگاه هم رفته‌ای؟» گفتم: «نه، دیلم دی‌ام!». چشم‌های گرد، روشن و گرمش را به چشم‌های تر به‌شوق آمده‌ام دوخت و باتعجب پرسید: «چرا؟» گفتم: «رشته تحصیلی‌ام ریاضی بود اما ذهن و حواسم به ادبیات و چنین بود که نشد!». با اعتمادی محکم گفتم: «مهم نیست، نگران نباش. دیلمت را می‌گیری. دانشکده هنرهای دراماتیک رشته ادبیات نمایشی داره. کنکور شرکت کن. من تردید ندارم که قبول میشی…» و بعد دفترچه یادداشتی از جیبش درآورد و نام و شماره تلفنش را روی آن نوشت؛ رکن‌الدین خسروی… و جوانی هم که همراهش بود، پشت همان یادداشت، شماره تلفنش را نوشت؛ «محمدرضا کلاهدوزان… و با تأکید بر اینکه حتماً با او تماس بگیریم و…» رکن‌الدین خسروی، با همان لیختنی که به او رنگ گرم‌تری می‌داد و بی‌گمان از یک احساس رضایت درونی و همیشگی برمی‌آمد، حکایت می‌کرد. دور شد؛ مثل باغبانی که دانه‌ای به تو می‌بخشد و می‌رود و توپی و آن دانه که چه کنی با آن! نام رکن‌الدین خسروی برایم آشنا بود اما چهره‌اش را از نزدیک ندیده بودم. اول بار دو سال قبل از این دیدار در تالار ۲۵ شهریور، نمایش «ابراهیم توپچی و آقاییک» را از او دیده بودم؛ نمایشی که نگاهم را به اجرا و ظرفیت‌های پیدا و ناپیدا صحنه تغییر داد و متحول کرد و محصول این تغییر نگاه، نمایش‌نامه «در حاشیه کویر» بود و زود خداحافظی کرد و فرصت نداد تا واقعیت این تأثیر را به او بگویم و شایدم غفلت و فراموشی من از دیدن نمایشی که دو سال از اجرای آن گذشته بود… آن زمان جاده‌ها و وسایل رفت‌وآمد، به‌گونه‌ای نبود که هرگاه اراده کردی به تهران بیایی، تئاتری بیینی و برگردی اما انگیزه‌ای که نمایش‌ابراهیم توپچی در من به وجود آورد، تا وقوع انقلاب و تعطیلی تالارهای نمایش، هرآن چه ارزش تحمل سختی راه میان قم و تهران را داشت، به جان می‌خریدم و می‌آدمم و می‌دیدم. همان شب که ابراهیم توپچی را دیدم و به قم برگشتم، یکی از غمبارترین حوادث زندگی‌ام در سحرگاه همان شب رقم خورد که در کتاب از شما چه پنهان به آن پرداخته‌ام و جای طرح آن در این نوشتار نیست… کم پیش می‌آمد کاری خوب روی صحنه باشد و خسروی و کلاهدوزان خبر ندهند. با تندترشدن شتاب انقلاب بیشتر نگران هم می‌شدیم و تلفن‌ها پس از هر حادثه…

من هم مانند میلیون‌ها مردمی که با امید تغییر و برای رسیدن به شرایطی بهتر و انسانی‌تر به خیابان آمدم. پنج روز پس از انقلاب، نمایش در حاشیه کویر، که به نام میلاد و با کارگردانی علارحمی در تالار مولوی اجرا و سپس ضبط تلویزیونی شده بود، پخش شد و خسروی که در حاشیه کویر را به روایت زنده شدن در پیله بود دیگر بار خواست به محض برگزاری اولین کنکور پس از انقلاب شرکت کنم و باز همان یادآوری‌های همیشگی… و سرانجام این یادآوری‌ها و سفارش‌ها به بار نشست و در اولین کنکور پس از انقلاب شرکت کردم و در رشته ادبیات نمایشی پذیرفته شدم و چه دانشکده‌ای و چه استادانی! سیاوش کسریان، بهرام بیضایی، محسن پلفانی، محمد روشن، محمد حیدرزاده (کویر)، محمود دولت‌آبادی، خسرو حکیم‌رابط، رکن‌الدین خسروی که از بانیان دانشکده بود و دانشجویانی که از مکتب هنرهای دراماتیک برآمدند، هرکدام امروز خود از معماران بزرگ

چند جمله درباره رکن‌الدین خسروی

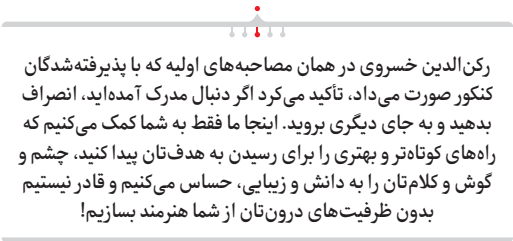
رکن آموزش تئاتر مدرن در ایران



زیبایی‌اند؛ محمد چرمشیر، فرهاد توحیدی، محمدهادی محمدی، عباس معروفی، سیدعلی صالحی، سیدمهدی شجاعی، علی مؤذنی، اسفندیار رشیدی، محسن ابراهیمی، خسرو مصومی، عطا کوبال، مجید بهشتی، سهراب سلیمی، حمید مظفری و… ما گاه به‌طور آزاد در کلاس‌های درس دانشکده هنرهای زیبا هم شرکت می‌کردیم. ولع دانستن، خواندن و دیدن، بی‌قرامان کرده بود. کلاس‌های امیرحسین آریان‌پور، بهرام بیضایی، سمین دانشور و … و امروز پس از ۳۸ سال وقتی سطح آموزش دو دانشکده هنرهای زیبا و هنرهای دراماتیک را با مجموعه ۱۴ دانشکده و مرکز آموزش عالی تئاتر مقایسه می‌کنیم، چه حسی در ما می‌جوشد و به درد و دریغ‌مان می‌آورد؟! احساس می‌کنیم از دانشگاه به مدرسه بازگشته‌ایم!

جای خالی دکتر رکن‌الدین خسروی و هم‌طرازان او، در همه این سال‌ها، در دانشکده‌های تئاتری احساس می‌شد. برای سرمایه‌هایی مانند دکتر رکن‌الدین خسروی، خانه‌نشینی یعنی انفعال، افسردگی، مهاجرت و سرانجام مرگ در غربت! زمانی که کتاب تئاترهای تلویزیونی را کار می‌کردم، جای خالی خسروی را که خود از بنیان‌گذاران تله‌تئاتر در دوران تاسیس تلویزیون ثابت پاسال (شبکه دو کنونی) بود، احساس کردم. با حسین سلیمی، از مدیران به‌درت خوب سیما در میان گذاشتم و او که خسروی را خوب می‌شناخت، استقبال کرد و گفت حتما دعوتش می‌کنم و… او با جسارت خسروی را به شبکه دو دعوت کرد و حاصل این حضور، تله‌تئاتر «دشمن مردم» نوشته ایمنس بود که در ۲۸۰ دقیقه تولید کرد و به گواه کارشناسان تئاتر و رسانه، دشمن مردم، یکی از بهترین تله‌تئاترهای تولیدشده در تلویزیون، پس از انقلاب است.

حسین سلیمی اندک‌فضایی در شبکه دو ایجاد کرد و نسیمی بر



این شبکه وزیدن گرفت اما ناپاید و او شبکه دو را ترک کرد و به مرکز هنرهای نمایشی رفت و آنجا که رفت، می‌کوشید تا چهره‌هایی مثل عباس جوانمرد را به صحنه بازگرداند، اما جوانمرد خود تمایلی به کار در شرایط موجود نداشت. با دورشدن خسروی‌ها از دانشگاه، صحنه و تلویزیون، خسارت بزرگی نه به این بزرگان که به دانشگاه و جامعه تئاتر کشور وارد شد. اواخر دهه ۷۰، نصرالله قادری که آن زمان مدیرگروه تئاتر دانشکده هنر و معماری بود، کوشید بزگانی را مانند محمود دولت‌آبادی، هوشنگ گلشیری، جمال میرصادقی و… به دانشگاه بازگرداند، اما دیری نپایید بخشنامه‌ای از حوزه ریاست دانشگاه آزاد آمد که مدرسان دانشگاه باید دست‌کم مدرک کارشناسی ارشد داشته باشند؛ مدرکی که بسیاری از

ادامه از صفحه ۱۱

از کنار هم به‌راحتی نگذریم

سرمایه‌گذاری فیلم نشست و برخاست داشتم و حق داشتم بهترین گزینه را انتخاب کنم. همسوترین و همراه‌ترین فردی که در این مسیر دیدم آقای حمیدرضا عارف بودند که با علاقه‌ای که به موضوع فیلم پیدا کردند به‌عنوان سرمایه‌گذار با اطمینان و اعتماد کامل به‌تهیه‌کننده، فیلم، همراه «فصل نرگس» شدند.

❧ **با این تعداد بازیگر، هزینه فیلم بالا نرفت؟**

صباغ‌سروشست: «فصل نرگس» در شرایط اقتصادی امروز اصلا فیلم ارزانی نیست. فیلمی است که کاملاً به صورت استاندارد تهیه



صباغ‌سروشست: در واقع آنها مرگ مغزی عزیزشان را پذیرا نیستند و تا آخرین دقیق در انتظار معجزه هستند. امیدوارم «فصل نرگس» تلنگری باشد به همه مردم عزیز سرزمینمان که حس نوع‌دوستی و انسان‌دوستی دوباره در جانشان زنده شود و در این فیلم بتوانند در ابعاد گسترده‌ای بر عیوم جامعه تأثیرگذار باشد که فرهنگ ناب اهدای عضو بین همه مردم نازنین سرزمینم جاری و ساری شود. واقعیت این است، مرگ حق است، همه ما از این دنیا رخت خواهیم بست، چه بهتر با دست‌های خالی نرویم و حداقل با مرگمان هم بر زندگی نوع بشر تأثیرگذار باشیم و زندگی‌های جذاب‌تری را به آدم‌های دیگری ببخشیم.

❧ **پسر آقای حمیدرضا عارف حضور در این پروژه سرمایه‌گذاری کرد؟**
صباغ‌سروشست: البته آقای حمیدرضا عارف شخصیت حقیقی و مستقل خودشان را دارند گرچه پسر آقای دکتر عارف هستند. تحصیلات علمی و دانشگاهی ایشان کاملاً مرتبط با حوزه‌های اقتصادی و سرمایه‌گذاری نه‌فقط در عرصه فرهنگ و هنر که گسترده‌تر از اینهاست و قبل از فیلم «فصل نرگس» روی آلبوم «امیر بی‌گزند» محسن چاوشی سرمایه‌گذاری کرده بودند که در جشنواره موسیقی امسال هم موفق به دریافت بهترین آلبوم موسیقی سال شد.

در واقع این روشنگر این واقعیت است که ایشان دغدغه کار فرهنگی و هنری را شخصاً دارند. هر سرمایه‌گذار یک روز به شیوهای وارد سینما می‌شود که آن هم قطعاً حاصل پیکیری‌های تهیه‌کننده است تا بتواند شیرکشی را به بهترین و امن‌ترین شکل ممکن انتخاب کند. طبیعتاً در مسیر رسیدن به تولید «فصل نرگس» با افراد مختلفی در موضوع

هنر

میزانسن

نگاهی به نمایش محیطی «کورها» کوری، عینک جهان نابینا



سارا عابدی

چندسالی است که نمایش‌هایی که از کشور لهستان، در جشنواره بین‌المللی تئاتر شرکت می‌کنند، خستگی، بی‌رمقی و بی‌حیثیتی جشنواره را از تن مخاطبان به‌در می‌کنند. امسال نیز طبق سال‌های ماضی، این اتفاق با اجرای نمایش خیره‌کننده «کوری» تکرار همان اجراهای دهه ۸۰ بود که خاطره سال‌های پررونق جشنواره را برای من زنده کرد. «کورها» حکایت جهان نابینایی را دارد که تمامیت‌خواه است؛ جهانی سراسر آزاردهنده و شکنجه‌گر؛ جهانی که آدم‌هایش دو دسته‌اند؛ یا قربانی‌اند، یا شکنجه‌گر و ساکنان این جهان، خود این قوانین و گروهبندی را برای حیات خود، وضع کرده‌اند. ابتدا نمایش با مراسم عروسی و شادی و پایکوبی آغاز می‌شود. پس از لختی زمان، یکی از میهمانان عروسی فریادزنان به زمین می‌افتد و متوجه می‌شود که نابینا شده است. صدای آژیر خطر با ورود آمبولانس و سپس دستگیری سینما، ادبیات، موسیقی و تئاتر کم دیده‌ام که به دنبال مدارک دانشگاهی باشند. بهرام بیضایی، عباس کیارستمی، کیومرث پوراحمد، پرویز فنی‌زاده، فروغ فرخزاد، صادق هدایت و هزاران نویسنده، شاعر و هنرمند دیگر از چه مدرک تحصیلی برخوردارند؟!

رکن‌الدین خسروی در همان مصاحبه‌های اولیه، که با پذیرفته‌شدگان کنکور صورت می‌داد، تأکید می‌کرد اگر دنبال مدرک آمده‌اید، انصراف بدهید و به جای دیگری بروید. اینجا ما فقط به شما کمک می‌کنیم که راه‌های کوتاه‌تر و بهتری را برای رسیدن به هدف‌تان پیدا کنید، چشم و گوش و کلام‌تان را به دانش و زیبایی، حساس می‌کنیم و قادر نیستیم بدون ظرفیت‌های درون‌تان از شما هنرمند بسازیم؛ کسانی که با خسروی کار کرده‌اند، می‌دانند گذراندن یک پروژه تولیدی با او، یعنی پاس‌کردن یک دوره عالی آموزش تئاتر. همین سوء‌مدیریت و ناتوانی در آموزش عالی باعث شد کم‌کم مدرک‌گرای به‌گونه‌ای بیمارگونه بر نظام آموزشی ما، چه تحصیلات مقدماتی و چه دانشگاهی، سایه بیندازد؛ طوری که ما امروز با یک نظام آموزشی فلج، گاه سوداگر، با تولید کمّی مدرک! روبه‌رویم و اگر اندک استعدادی هم در میان دانش‌آموختگان این دانشکده‌ها به چشم می‌آید، بیشتر کسانی هستند که اگر دانشگاه هم نمی‌رفتند، همین بودند و برخی آنها هزارپایی را به پیاد می‌آوردند که خوب راه می‌رفت و به تعبیری خوب می‌رقصید (حرکات موزون را خوب انجام می‌داد)؛ اما وقتی خواست استعداد و تجربه‌اش را با دانش آکادمیک پیوند دهد، آنچه را هم که بلد بود از یاد برد؛ چون به‌او آموختند اول کدام پایش را حرکت دهد و…



بیماران کور، لاجرم برای خودشان قانون وضع کردند و زندگی را سپری کردند. درواقع خودشان را به جریان واگذار کردند. نمایش «کورها» به شکل خیره‌کننده‌ای تصاویر جنگ، خشونت، تجاوز، غارت و عصیانگری را به نمایش گذاشت و به شکل تکان‌دهنده‌ای مخاطب را با وضعیت اسفناار بشریت روبه‌رو کرد. سپس نابیناهای مراسم کلیسا را با صلیبی در دست نشان می‌داد. جهان ایدئولوژی‌های کور، جهان حاکمیت‌های کور که شرایط را فقط به‌نفع خود تغییر می‌دهند و تصویری‌شان این است که جهان به‌مرور به تفرکات ما عادت می‌کند و «باید تمام‌وکمال در خدمت ما باشد. درست شبیه وضعیت کنونی و قوانین جدید ریاست‌جمهوری آمریکا علیه کشورهای مسلمان. اینجا همه‌چیز در کوری مطلق به‌سر می‌برد. حتی به زنان و مادران و معشوقه‌های خود اشاره بعد از اینکه زنان مورد آزار و شکنجه مردان قرار گرفتند و به دار آویخته شدند، زنان شورش کردند و مردان را از صحنه خارج کردند. در این نمایش قاب‌ها و صحنه‌های به‌یادماندنی زیاد بود، چون به‌خوبی این جهان آشفته را با ایجاد باد و توفان به مخاطب نشان داد. در پایان نمایش، زنان با پاک‌کردن دست‌هایشان، لحظه‌ای، لیدی مکتب را برایم نداعی کردند. اینها خود، هم قربانی بودند و هم شکنجه‌گر… در آخر کورها متحد شدند و علیه فرمانده‌شان شورش کردند.

روزنه‌آبی

«دچار آبی بیکران» نمایشگاه عکس رضا کیانیان

رضا کیانیان سومین نمایشگاه عکس انفرادی خود را با نام «دچار آبی بیکران» از ۲۵ تا۱۵ بهمن برگزار می‌کند. او که پیش از این، دو نمایشگاه انفرادی عکس را در فرهنگسرای نیاوران و گالری ماه مهر برگزار کرده بود، بعد از شش سال، سومین نمایشگاه انفرادی عکس خود را در آرت سنتر برگزار می‌کند. آیین گشایش این نمایشگاه روز جمعه ۱۵ بهمن از ساعت ۱۶ تا ۲۰ برگزار می‌شود و بازدید عمومی از عکس‌های آن از تاریخ ۱۶ تا ۲۵ بهمن انجام خواهد شد. نام این نمایشگاه برگرفته از شعر «مسافر» سهراب سپهری است و در این نمایشگاه، ۱۲ عکس از مرداب انزلی و ۱۲ عکس از کهکشان بر دیوار گالری آرت سنتر قرار می‌گیرد.

رضا کیانیان در یادداشت زیر انگیزه خود را از برپایی این نمایشگاه چنین شرح داده است:

«دچار، یعنی عاشق

و فکر کن که چه تهاست، اگر که ماهی کوچک

دچار آبی بیکران دریا باشد.

سهراب سپهری»

«دچار آبی بیکران» نام آخرین نمایشگاه عکس‌های من است که پانزدهم بهمن امسال در باغ انجمن خوشنویسان – آرت سنتر – برگزار خواهد شد.

این‌بار عکس‌های من پر از رنگ و پر از زندگی است. دو سال گذشته که سفری به اهواز داشتم، یک روز عصر کنار کارون قدم می‌زدم؛ کارونی که روزی زیبا بود و امروز بی‌ناه و غریب است. در اوج غم و غصه‌ای که داشتم، ناگهان قایقی مرا به خود خواند. نگاهش کردم، او هم غریب و بی‌سرنشین، کنار رود بود. خوب که نگاهش کردم، دریافتم با تمام غربتش و رنگ‌ریخته‌گی‌هایش پر از زیبایی بود! داشت به من می‌گفت حتی در این حال هم زندگی هست و زیبایی هست. مستحور این پیام او، دوربینم را از جلدش بیرون کشیدم و از زیبایی‌های او عکس گرفتم… و عکس گرفتم. دچارش شده بودم. می‌گفت: در مرگ زندگی هست. در زشتی زیبایی هست. در تباهی رنگ هست. یکی از این عکس‌ها را در نمایشگاهی که به یاد عباس کیارستمی برپا شده بود، به نمایش گذاشتم. او استاد عشق‌ورزی به زندگی بود و من پیام آقا قایق غریب را تقدیم او کردم.

اما وقتی از اهواز برگشتم، همه قایق‌ها مرا صدا می‌زدند و همه آب‌هایی که در حال نابودی بودند. کوله‌ام را برداشتم و به سمت انزلی رفتم؛ مرداب شقایق‌ها، تالابی که در حال خشک‌شدن است و قایق‌هایی که روزگاری سرمستانه مسافران را در زیبایی‌هایش می‌چرخاندند و دچار می‌کردند. اما همان قایق‌ها که پر از رنگ بودند و رنگ‌هاشان پر از زندگی بود، حالا رنگ‌هاشان پر از ریختگی بود ولی مثل خواهرشان در اهواز می‌گفتند: مرگ پر از زندگی است. در زشتی، زیبایی هست و در تباهی، رنگ هست. در ناامیدی… هم پر از امید هست!

و من مستحور این فراخوان عکس گرفتم و عکس گرفتم… این یکی از صدها عکسی است که انزلی به من هدیه داد. بدنه قایقی که رنگ‌هاش پر از ریختگی است. اما در هم‌آمیزی با مرداب پر از امید و رنگ و زیبایی است. در این نمایشگاه ۱۲تا از این عکس‌ها را برای نمایش گذاشتم. در کنار ۱۲ عکس از کهکشان بی‌تهات…

هرگز به به کهکشان سفر نکرده‌ام. اما کهکشان در من سفر کرده است! کهکشان خودش را در جزئیاتی از همین وسایل دوروبرم به من نشان داد. حیرت کردم. من از نوجوانی در جادوی بی‌انتهایی کهکشان سرگردان بودم و بارها از این همه وسعت و بی‌کرانگی گریسته بودم و حالا کهکشان مرا به خود خواند. از بالا پایین آمد برای من! برای من! و عکس گرفتم و عکس گرفتم… شاید باورتان نشود من از کهکشان عکس گرفتم. شاهد من ۱۲ عکسی است که در کنار جادوی رنگ‌های قایق‌ها، از پانزدهم بهمن می‌توانید ببینید! و این سفرها مرا به سوی شعر مسافر سهراب سپهری کشانید و این مصرع

«دچار آبی بیکران دریا»

شما را از سوی رنگ‌ها و شگفتی‌ها دعوت می‌کنم به نمایشگاه به آبی بیکران دریا… و آبی بیکران آسمان… جمعه پانزدهم بهمن ۹۵، در آرت سنتر باغ، خیابان اندرزگو، سلیمی شمالی، شماره ۱۴۵. باغ انجمن خوش‌نویسان، از ساعت ۴ تا هشت. و بقیه روزها از ساعت ۱۲ تا ۸.»

ادامه از صفحه ۱۰

بنیان‌های میکیم وکنایی

ایجاز و مینی‌مالیسم اعمال‌شده در طراحی لباس و طراحی صحنه کاربردی نمایش راهبان معبد وانگ (کار زیبا و قابل تحسین مهدی نیک‌روش) و توسعه این رویکرد در همه اجزای نمایش، از آهنگ‌سازی (کار بابک نصیری‌خواه) و طراحی نور درخشان نمایش (کار محمد رضا‌آزاد) تا بازی‌های میکیم کنترل‌شده بازیگران در نقش راهبان جوان (با بازی‌های به‌دقت هدایت‌شده علی فرحتا، مجید امیری، حمید لاجوردی و مهدی نیک‌روش) از نمایش «راهبان معبد وانگ» نمایشی خاطره‌انگیز و فراموش‌نشدنی فراهم کرده است. سخن آخر؛ نمایش «راهبان معبد وانگ»، محصول «باید تمام‌وکمال در خدمت ما باشد. درست شبیه وضعیت کنونی و قوانین جدید ریاست‌جمهوری آمریکا علیه کشورهای مسلمان. اینجا همه‌چیز در کوری مطلق به‌سر می‌برد. حتی به زنان و مادران و معشوقه‌های خود اشاره بعد از اینکه زنان مورد آزار و شکنجه مردان قرار گرفتند و به دار آویخته شدند، زنان شورش کردند و مردان را از صحنه خارج کردند. در این نمایش قاب‌ها و صحنه‌های به‌یادماندنی زیاد بود، چون به‌خوبی این جهان آشفته را با ایجاد باد و توفان به مخاطب نشان داد. در پایان نمایش، زنان با پاک‌کردن دست‌هایشان، لحظه‌ای، لیدی مکتب را برایم نداعی کردند. اینها خود، هم قربانی بودند و هم شکنجه‌گر… در آخر کورها متحد شدند و علیه فرمانده‌شان شورش کردند.

